

ISBN 978-964-303-111-1
www.microworld.com



کوش در مبانی اخلاق
دیوید هیوم
ترجمه مرتضی مردیها

کوش در مبانی اخلاق

دیوید هیوم
ترجمه مرتضی مردیها

www.microworld.com

فهرست مطالب

دو	مقدمه مترجم
۱	فصل اول
	درباره اصول کلی اخلاق
۱۳	فصل دوم
	خیرخواهی
۷۳	فصل سوم
	عدالت
۶۱	فصل چهارم
	جامعه سیاسی
۷۵	فصل پنجم
	چرا فایده خوشایند است
۱۰۵	فصل ششم
	خصایلی که برای خود ما مفیدند
۱۳۱	فصل هفتم
	خصایلی که مستقیماً برای خود ما دلیزیرند
۱۴۹	فصل هشتم
	خصایلی که مستقیماً برای دیگران دلیزیرند

۱۶۱	فصل نهم
	نتیجه
۱۸۵	پیوست ۱
	درباره احساس اخلاقی
۲۰۱	پیوست ۲
	درباره خود دوستی
۲۱۵	پیوست ۳
	ملاحظات بیشتری درباره عدالت
۲۲۷	پیوست ۴
	برخی مجادلات لفظی
۲۴۳	یک گفتگو
۲۷۶	نمایه

علم، یعنی تجربه، کاهلی داشته و مدعی مستقلى از میان دانشمندان پیدا نکرده، و اخلاق را دانشی که با همین روش تجربی به مطالعه این می‌پردازد که چه سنخ احوال و أفعالی مطبوعیت روانی یا مطلوبیت اجتماعی دارند، در این صورت می‌توانیم مفاد این کتاب را اخلاق‌شناسی یا علم تجربی اخلاق به شمار آوریم، که هم با نام کتاب تناسب دارد و هم با مقصود مؤلف آن؛ و می‌تواند شاخه‌ای از علوم انسانی محسوب شود. تفاوت این دو نام، بیش از این‌که در موضوع و مسئله باشد در "روش" است. هیوم فلسفه‌اش را تلاشی می‌نامد برای پیشبرد «شناخت طبیعت انسان» که عبارت است از توضیح و تبیین نظام مندی ذهن انسان، از جمله احوال اخلاقی او، با روش تجربی.

دوران مدرن در همه چیز عصر باستان و قرون میانه تأملات تازه داشت، حتی در اخلاق. همان‌طور که دانشمندان در فیزیک و سیاست به بازناندیشی پرداختند و کوشیدند برخی موانع روشی این علوم را شناسایی و از آن حذر کنند، در اخلاق هم تلاش‌های مشابهی صورت گرفت؛ و جالب این‌که کلید پاسخ کلی در همه این موارد یکی بود: علم قدیم، یا به تعبیری همان فلسفه که از فیزیک و زیست‌شناسی تا سیاست و اخلاق را در بر می‌گرفت، سعی داشت با نظر به برداشتی که از ماهیت کلی اشیا و امور داشت و در گستره چارچوب‌های عمومی استدلال، شناختی راجع به آن‌ها ارائه کند، و این در بهترین حالت کاری کم‌حاصل و در بدترین حالت گمراه‌کننده و منجر به جهل مرکب بود. گالیله گفت برای شناخت جرم‌های آسمانی، عزایم و طلسماتی از نوع "دایره شکل کامل است" فایده‌ای ندارد؛ تلسکوپ لازم است و ریاضیات. بیکن گفت برای تولید علم راه بیفتید و هرچه را دیدید ثبت کنید. نیوتن گفت من اهل فرضیه‌بافی نیستم، کار من کشف قوانین طبیعت است. دکارت، به‌رغم عقل‌گرایی و روح‌گرایی‌اش، گفت تمامی هستی مادی عبارت

است از بُعد و حرکت، و همه چیز به مکانیسم قابل فروکاهش است. هابز همین معنا را به انسان گسترش داد و گفت لذت چیزی جز حرکتی در دل نیست، همان‌طور که تصور چیزی جز حرکتی در سر نیست. بر همین مبنا، برای او تعقل چیزی جز محاسبه و محاسبه چیزی جز جمع و تفریق مشاهدات نبود. اگر گالیله لازمه علم نجوم را این می‌دانست که به آسمان "نگاه" کنیم، و بیکن تحقق علم شیمی را ضمن "مشاهده" در آزمایشگاه ممکن می‌دانست، هابز علم سیاست را در گرو "نگاه کردن به انسان‌ها" می‌دید. او می‌پرسید که آدم‌ها در خانه‌هایشان را برای چه قفل می‌کنند؛ و پاسخ می‌داد: از ترس همسایه؛ و بر همین اساس، وجود حاکم مستبد را برتر از وضع طبیعی می‌دید که حاصلش جنگ عمومی بود.

این تأملات برهم انباشته شد تا در قرن هیجدهم، سنت تجربی انگلیسی نگاه تجربی به اخلاق را هم جد گرفت. مهم‌ترین سؤال در علم یا فلسفه اخلاق این بود که ما چگونه بد و خوب امور را درمی‌یابیم. پیش‌تر گویا همه چیز حاکی از این بود که تأمل خالص عقلی نشان می‌دهد که باید مثلاً راست‌گویی و خیرخواه و نه برعکس. گویا این فرمان عقل محض بود که باید از بد اخلاقی حذر کرد. درست همان‌طور که گویا عقل حکم می‌کرد که مدارسیارات دایره است چون دایره کامل‌ترین شکل است، و حیوانات درکی از درد ندارند چون تشخیص عقل این است که روخ مختص انسان است، همان‌طور هم گمان می‌رفت که خوب خوب است چون این حقیقتی است در ذات امور، که عقل به قوت استدلال آن را کشف کرده است. تجربه‌گرایان عصر جدید در تمامی این موارد بنا را بر این گذاشتند که باید از پنداشت‌های رایج فاصله گرفت و برای فهم مسائل به واقعیت بیرونی مراجعه کرد.

این رجوع به واقعیت بیرونی برای درک چیستی اخلاق بنیادی شد برای مطالعه در آنچه امروز علوم انسانی و بالخصوص روان‌شناسی نامیده